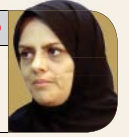


روایتی بر پایه داستان هابیل و قابیل

الهام اشرفی

نویسنده
و ویراستار

اول رمان «شرق بهشت» نوشته ام «از بهترین رمان هایی که خواندم» که نوشته ای است به حق. شرق بهشت روایت زندگی کردن یک خانواده نسبتاً بزرگ در سرزمینی عجیب به نام سالیانس است. سالیانس سرزمینی است وسیع که روی لبه حاصلخیزی و خشکسالی توصیف می شود. توصیف های جان استین بک از این سرزمین بسیار شگفت انگیز و خواندنی است؛ توصیفاتی است که نمی شود فقط به واسطه توصیفی بودن اثری کلاسیک از آن گذشت. حاصلخیزی و خشکسالی در سالیانس بستگی به شرایط آب و هوا و میزان کار افراد روی زمین هادارد. سرزمینی که در ابتدا به گرمی پذیرای خانواده می شود، ولی به مرور آن روی خشن خود را نشان می دهد. دو برادر، آدام و چارلز در این سرزمین باقی می مانند؛ دو برادری که یکی شان خشک و خشن است و دیگری نیک سرشت، در این میان دختری به نام کتی وارد سالیانس می شود و تازه خیلی از کشمکش های داستانی در کتاب شروع می شود. کتی با خودش عشق، شور جوانی، حسادت، وابستگی، درگیری، خیانت و دو فرزند به سالیانس می آورد. خواندن روایت های مربوط به کتی و پیگیری سرگذشت این شخصیت از بخش های عجیب و جذاب رمان است، به نظرم کتی یکی از عجیب ترین و شورورترین شخصیت های زن داستانی در ادبیات دنیاست.

به شخصه پیش از خواندن کتابی عادت به جست و جو در فضای مجازی ندارم. دوست دارم برداشت شخصی خودم را از کتاب داشته باشم. در مورد شرق بهشت در اواسط داستان با خودم فکر کردم؛ داستان این کتاب و دو برادر و حضورشان در سرزمینی وسیع و عجیب چقدر شبیه روایت آدم و حوا و هابیل و قابیل و حضورشان در زمین است و بعد از خواندن کتاب در جست و جوهایم متوجه شدم که مقاله ها و یادداشت های بسیاری در مورد همپوشانی روایت کتاب با روایت هابیل و قابیل وجود دارد. توانایی نویسنده، جان استین بک، در اینجا به شدت مشهود است؛ نویسنده با پدید آوردن شخصیت هایی که پیشینه ای مذهبی در تمام روایات مذهبی و کتب آسمانی دارند، داستانی بسیار جذاب و ماندنی در جهان ادبیات پدید آورده است. نمی شود از شرق بهشت و ربطش به روایات مذهبی گفت و در این میان حرفی از ترجمه عالی و کم نظیر این اثر حرفی نزد.

پرویز شهدی به حق نقش مؤثری در مانا شدن این اثر در میان آثار کلاسیک در ایران دارد. جان استین بک نویسنده ای است که با رئالیسم و گاهی ناتورالیسمی که در آثارش به جا می گذارد بسیار خواننده را درگیر اثر می کند. شرق بهشت و خوشه های خشم از به یادماندنی ترین آثار این نویسنده است که هردوی این آثار اقتباس هایی سینمایی دارند که به نظر من با وجود متعهد بودن فیلم ها به اثر اصلی هنوز با اصل کتاب ها فاصله فراوانی دارند که البته این نقطه مشترک بیشتر آثار سینمایی اقتباسی است که با وجود این همه پیشرفت تکنیکی در ساخت فیلم ها، هنوز که هنوز است روایت کردن کلمه بر روایت کردن تصویر می چربد.

نگاهی متفاوت به زندگی به بهانه انتشار «زندگی خوب و بسنده» با ترجمه نگار شاطریان

میل مضر تکیه زدن بر رأس هرم

از هم خواسته زیادی نداشته باشیم و زیادی برای خودمان نخواهیم

روزی می رسد که سوار هواپیما شوم و دیگر حسرت نشستن در قسمت درجه یک هواپیما را نداشته باشم یا به رویدادی بروم و حسرت نخورم که کاش جای یکی از مشاهیر روی صحنه بودم، البته هنوز هم تا آنجا که بتوانم ورزش می کنم و می نویسم. چیزی که مرا مرد کرده این نیست که کار خوبی را به خاطر نفس آن کار یا حتی جذابیت برنده شدن انجام دهم، بلکه تردیدم بابت نظامی اجتماعی است که استعداد های مان را می گیرد و تبدیل شان می کند به میل مفراطی به یافتن جایگاهی در رأس سلسله مراتب های رقابتی. در واقع چنان که در این کتاب نیز به آن خواهم پرداخت به این باور رسیده ام که تلاش های شخصی مان برای رسیدن به برتری و چه بسا از آن نیز مهم تر نظام های اجتماعی نابرابری که به این تلاش ها دامن می زند مبنای بخش بزرگی از مشکلات جهان مان هستند.

در این کتاب این مشکلات را با جزئیات شرح خواهم داد اما برای این که منظوم را دقیق تر متوجه شوید یکی از تناقض های بنیادین وضع کنونی مان را در نظر بگیرید. در جهان ما فراوانی است اما کافی نیست. مادر دل فراوانی زندگی می کنیم و ظرفیت تولید بی سابقه ای داریم، ولی همچنان میلیاردها نفر غذا پوشاک و مراقبت های بهداشتی و درمانی مناسب ندارند. از این رو در جهانی که روی هم رفته ۳۹۹/۲ تریلیون دلار ثروت دارد بیش از ۲/۴ میلیارد نفر همچنان با روزی کمتر از ۵۰/۵ دلار صبح را به شب می رسانند و سالانه ۳۴/۵ میلیون نفر بر اثر کمبود امکانات بهداشتی و درمانی و حدود ۹ میلیون نفر در اثر گرسنگی می میرند.

در ضمن با این که امروزه بیشتر کارهای حیاتی ما را دستگاه ها انجام می دهند، اوقات فراغت چندانی نداریم. جمعیت انسان در این کره خاکی از همیشه بیشتر است اما باز هم بسیاری از ما تنهایییم. از قرن ها حکمت و پیشرفت های علمی برای شادکامی بیشتر برخورداریم، ولی همچنان از اضطراب و افسردگی در عذابیم. در حقیقت علاوه بر افزایش تعداد مبتلایان به افسردگی، متوسط تعداد سال هایی که افراد به گفته خودشان، گرفتار افسردگی اند نیز رو به افزایش است.

ما می توانیم به هر جای این زمین، اعماق اقیانوس ها و حتی به فضا سفر کنیم اما همین ابزارهای کاوشگر، پایداری سیاره مان را به خطر می اندازند. هر سال نزدیک به دو برابر ظرفیت بازسازی زمین منابعش را مصرف می کنیم.

این جریان ها همه به هم مرتبطند. وقتی در جهانی زندگی می کنیم که برخی بیش از اندازه ثروتمند و بسیاری به شدت فقیرند، فشاری عظیم و ادارمان می کند خودمان را به اوج پیرسانیم و گرنه به فقر سقوط خواهیم کرد.

در چنین جهانی آینده ما را مضطرب و اوضاع افسرده مان می کند، با همتایان مان بیگانه می شویم و اگر حس کنیم تنها راه بقای مان آسیب رساندن به محیط زیست است، این کار را با بی اعتنائی انجام خواهیم داد.

چنین نیست که برای رسیدن به جهانی بهتر برای همه صرفاً به متفکران بیشتر نیاز داشته باشیم، بلکه نیازمند متفکران خوب بیشتری هستیم. پس به جای این که منابع را (شامل احترام و توجه) فقط روی اقلیتی کوچک متمرکز کنیم، باید همه با هم همکاری جمعی مستمری داشته باشیم. می دانیم که کار ساده ای نیست و مستلزم آموزش درست و نهادهای مناسب با ماهیتی آشکارا مبتنی بر همبستگی و سلسله مراتبی است که سرکوبگرانه نباشد. بی تردید از اشتباه گریزی نیست اما ساختن زندگی خوب و بسنده برای همه ارزشش را دارد. با هم خوب باشیم و مایحتاج کافی در اختیار هم بگذاریم از هم خواسته زیادی نداشته باشیم و زیادی برای خودمان نخواهیم. برای شکوفایی بشر همین کافی است.



با این که امروزه

بیشتر کارهای

حیاتی ما را

دستگاه ها انجام

می دهند، اوقات

فراغت چندانی

نداریم. جمعیت

انسان در این کره

خاکی از همیشه

بیشتر است اما باز

هم بسیاری از ما

تنهایییم

زینب گل محمدی
نویسنده و خبرنگار

آرام آلبرت که به قول خودش، نویسنده و معلم است تاکنون در دانشگاه های پرینستون و راتجزر تدریس کرده و در حال حاضر در نیوانستیتوی هامبورگ مشغول پژوهش است. کتاب «زندگی خوب و بسنده» را انتشارات پرینستون در سال ۲۰۲۲ از او به عنوان آخرین کتاب، منتشر کرد. این کتاب به تازگی از سوی نگار شاطریان ترجمه شده و توسط انتشارات بیدگل به بازار نشر، راه پیدا کرده است.

البرت در مقدمه کتابش می نویسد: زمانی تمام فکر و ذکر من بود که روزی به بزرگی و برتری برسیم جوان که بودم فکر می کردم برتری یعنی داشتن ثروت و دنبال راهی بودم که حسابی پول دار شوم. اولین راهی که به ذهنم رسید این بود که بروم سراغ کارگزاری بورس، با این که زیاد از آن سر در نمی آوردم مدتی بعد، شیفته ورزش شدم و تصمیم گرفتم برای ثروتمند شدن ورزشکاری مشهور شوم. رویایم این بود که بازیکن حرفه ای بسکتبال باشم، بعد هم نوبت به تنیس و بیسبال رسید اما هیچ وقت در هیچ کدام از این رشته ها استعداد کافی نداشتم.

سال های پایانی دبیرستان و سال های ابتدایی کالج، رفته رفته دیگر برتری را بیشتر در شهرت می دیدم تا ثروت. اول دلم می خواست داستان نویسی با شهرت جهانی شوم و جوایز را درو کنم. وقتی فهمیدم دستیابی به این هدف چقدر سخت است و چون به اشتباه تصور می کردم کار آکادمیک ثبات بیشتری دارد، تحصیلاتم را در مقطع فوق لیسانس و دکترا ادامه دادم؛ امیدوار بودم از آن استادان دانشگاه مشهوری شوم که برای سخنرانی از این سر جهان به آن سر جهان دعوت می شوند. در مقایسه با برنامه های شغلی پیشینم، به این هدف نزدیک تر شده ام اما لزوماً راضی تر یا شادتر نیستم. فکر می کنم دلایل این است که هر چند این اهداف مختلف ارزش های گوناگونی در زندگی مان دارند همگی در پی انگیزه ای واحد شکل می گیرند؛ این که عضو طبقه برگزیده جامعه شویم و بر رأس هرم اجتماعی تکیه بزنیم. در چند سال گذشته به این باور رسیده ام که میل به تکیه زدن بر رأس هرم برای خودمان، روابط مان، جوامع مان و سیاره مان و حتی برای کسانی که موفق می شوند

خودشان را به آن بالا برسانند،

میلی شدیدا مضر است.

بنابراین، در حد توانم

شروع کردم به مبارزه

با این انگیزه ها. ادعا

نمی کنم که چشم و دل

سیر شده ام و دیگر برایم هیچ

جاذبیتی ندارند. اتفاقاً دارند.

خوب هم دارند. نمی دانم

